

تاوان غرور و تکبر

نقدی بر کتاب خاطرات بنی صدر

دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران

مقاله حاضر نقد کوتاهی بر کتاب درس تجربه خاطرات ابوالحسن بنی صدر اولین رئیس جمهوری ایران است. این کتاب که در دو جلد توسط انتشارات انقلاب اسلامی در آبان ۱۳۸۰ در آلمان به چاپ رسیده به کوشش آقای حمید احمدی مدیر انجمن مطالعات و تحقیقات تاریخ شفاهی ایران (برلین) تدوین و صرفاً در خارج از کشور عرضه شده است. کار ضبط خاطرات بنی صدر در ورسای فرانسه و در ۲۶ شهریور ۱۳۷۸ آغاز می شود و طی ده جلسه ادامه می یابد. حاصل این گفت وگوها در جلد اول منعکس است و جلد دوم به تحقیق درباره تاریخ انقلاب اسلامی اختصاص یافته است. امید آنکه نقد حاضر بتواند خواننده را با کلیات و محتوای این کتاب آشنا سازد.

ابوالحسن بنی صدر در سال ۱۳۱۲ در یکی از روستاهای تابعه شهر همدان به دنیا آمد و دوران طفولیت را تا اخذ دیپلم متوسطه در این شهر سپری ساخت. وی به دلیل نمره صفر گرفتن در زبان خارجه نتوانست در کنکور دانشکده حقوق دانشگاه تهران توفیق یابد، لذا ناگزیر به تحصیل در دانشکده معقول و منقول شد. در دوران دانشجویی ابتدا به حزب زحمتکشان مظفر بقایی تمایل یافت، اما در جریان کودتای امریکایی ۲۸ مرداد



جذب جبهه ملی گشت. ابوالحسن بنی صدر پس از اخذ لیسانس کار خود را در مؤسسه تحقیقات علوم اجتماعی احسان نراقی آغاز کرد.

در این ایام با دختر همسایه دوران نوجوانی اش در همدان ازدواج نمود. در جریان نهضت ملی شدن صنعت نفت دوبار بازداشت شد و مدت کوتاهی را در زندان سپری ساخت. ابوالحسن بنی صدر بعد از سرکوب قیام ۱۵ خرداد ۴۲ و منحل شدن جبهه ملی دوم، به فرانسه رفت و در آنجا به اتفاق چند تن فعالیت های خود را تحت عنوان جبهه ملی سوم پی گرفت؛ اما طولی نکشید که اختلافات شدیدی با کنفدراسیون دانشجویان خارج کشور پیدا کردند و بر اثر بروز این درگیری ها ابتدا جبهه ملی سوم و در پی آن کنفدراسیون متلاشی شد. در سال های اولیه دهه پنجاه آقای بنی صدر که سال ها از فعالیت های سیاسی دور افتاده بود و در فرانسه زندگی می کرد و بعضاً به اتفاق آقای دکتر نقی زاده در انگلیس گاهنامه «خبرنامه جبهه ملی» را منتشر می ساخت به اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان در اروپا نزدیک شد. با نزدیک شدن به یک تشکل اسلامی دانشجویی دور تازه ای در حیات سیاسی بنی صدر آغاز شد و همین امر موجب نزدیکی وی به امام خمینی به ویژه در دوران اقامت ایشان در پاریس گشت.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی آقای بنی صدر به عضویت شورای انقلاب در آمد و از پذیرش هر مسئولیت اجرایی سر باز می زد. حتی بعد از ادغام شورای انقلاب با دولت موقت ابتدا معاونت وزارت اقتصاد و دارایی را پذیرفت، اما به فاصله اندکی تغییر نظر داد و از حضور در این پست سر باز زد. وی در جریان انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی از تهران به این مجلس راه یافت. بعد از استعفای دولت موقت، بنی صدر مدتی کوتاهی سرپرستی وزارت خارجه و اقتصاد و دارایی را بر عهده گرفت و زمینه را برای تحقق آرزوی دیرینه خود یعنی شرکت در انتخابات ریاست جمهوری و پیروزی در آن فراهم ساخت. تأسیس دفتر هماهنگی مردم با رئیس جمهور، وی را به برخی گروه های سیاسی نزدیک ساخت تا بدین طریق اکثریت آرا را در اولین دوره مجلس شورای اسلامی به دست آورد، اما به رغم تلاش های گسترده لیست های انتخاباتی دفتر هماهنگی مردم با رئیس جمهور توفیق چندانی در انتخابات مجلس نیافت. همین شکست نیز موجبات نزدیکی وی به سازمان مجاهدین خلق را فراهم ساخت. این سازمان از برخی خصوصیات آقای بنی صدر استفاده کرد و وی را به تدریج در برابر رهبری انقلاب قرار داد. همکاری آشکار با این گروه رأی عدم کفایت سیاسی مجلس به رئیس جمهور را به دنبال داشت. خلع شدن رئیس جمهوری بهانه شورش مسلحانه سازمان مجاهدین خلق و ترورهای

گسترده شد؛ اما با مایوس شدن بنی صدر از نتیجه بخشی شورش های خیابانی و اقدامات تروریستی مسعود رجوی به اتفاق از کشور گریختند. بنی صدر هم اکنون بعد از کنار گذاشته شدن از شورای ملی مقاومت توسط مسعود رجوی، و مطلقه شدن دخترش فیروزه، در پاریس زندگی و یک بار دیگر شرایط دوران دهه چهل را تجربه می کند.

درسی برای تجربه

هر چند آقای بنی صدر در کتاب درس تجربه (خاطرات اولین رئیس جمهور ایران) اصولاً رویکردی تاریخی به رخ دادهایی که روایت خود را حول آنها مطرح می سازد، ندارد و در پاسخ به هر سؤال، متناسب با مقتضیات امروز خویش موضوعات و حوادث دیروز را تحلیل و تبیین می نماید، اما این اثر صرف نظر از سستی یا قوت وجهه تاریخی آن، مرجع ارزشمندی برای شناخت دقیق اولین رئیس جمهور ایران خواهد بود. با توجه به موضوع مورد اشاره که بر سایر خوانندگان کتاب نیز پنهان نخواهد ماند، ما در مقام مقایسه مطالب کتاب با موضع گیری های ایشان که در مطبوعات و به طور کلی رسانه های آن دوران منعکس شده بر نمی آییم، زیرا به وضوح به دو شخصیت کاملاً بیگانه از یکدیگر خواهیم رسید. البته شاید آقای بنی صدر در مقابل، این گونه استدلال کند که در آن زمان به عنوان یک مقام رسمی در نظام ناگزیر از ملحوظ داشتن مناسبات و ملاحظاتی بوده و هر آنچه به صورت عمومی و علنی عنوان داشته یا از وی سر زده بی تأثیر از اقتضائات جایگاه ریاست جمهوری نبوده است. بنابراین بدون اینکه بر چنین استدلالی صحنه گذارده باشیم از نقد مقایسه ای مطالب مربوط به ایشان در آرشیو رسانه ها و موضع گیری های کاملاً جدید در این کتاب صرف نظر می کنیم، اما یادآوری این نکته را ضروری می بینیم که حتی در صورت منطقی فرض کردن این استدلال، آقای بنی صدر می بایست ابتدا به بیان کامل و امانتدارانه آنچه توسط ایشان در مقاطع مختلف تاریخی صورت گرفته - فارغ از بار سیاسی آن در شرایط کنونی برای ایشان - می پرداخت و آنگاه در مقام بیان توجیهات و ملاحظات برمی آمد؛ دقیقاً همان کاری که ایشان در مورد برخی موضوعات مورد اطلاع عموم در این کتاب انجام داده است. به عنوان نمونه در سراسر کتاب درس تجربه، آقای بنی صدر تلاش دارد تا این گونه وانمود سازد که از ابتدای آشنایی با امام خمینی (س)، با وی در تعارض شدید بوده است؛ لذا خود را ناگزیر می بیند تا عملکردش را در جریان مراسم تنفیذ ریاست جمهوری که طی آن دست امام را بوسیده است توجیه کند. مراسم مورد بحث بازتاب وسیع رسانه ای نه تنها در ایران



بلکه در جهان داشت. به همین دلیل از سوی بنی صدر رقیق بودن احساسات و یکباره به فوران درآمدن به عنوان توجیه مطرح می‌شود!

وقتی او (امام) را با صندلی چرخدار می‌آوردند یک حالت رقت به من دست داد. حالت غمگین داشت و به قدری حالت عاطفی به من دست داد که دستش را بوسیدم و خیلی با عاطفه.^۱



جدا از اینکه این توجیه تا چه حد از سوی صاحب‌نظران پذیرفته خواهد شد باید به این نکته اشاره کرد که تا قبل از شکل‌گیری ارتباط آقای بنی‌صدر با سازمان مجاهدین خلق در اواخر سال ۵۹ در جلسات خصوصی‌تر مسئولان با امام، ایشان نه تنها دست امام را می‌بوسید بلکه با رفتارهای خاص به نوعی خود را عزیز در دانه بنیانگذار انقلاب نیز وانمود می‌ساخت. دقیقاً آقای بنی‌صدر برای پاک کردن این کارنامه دچار افراط‌هایی شده است که در واقع کار را بر وی سخت‌تر می‌کند. نوع برخورد‌های توهین‌آمیز و دور از هرگونه استدلال با امام را در این کتاب باید به حساب همین مشکل ایشان گذاشت. برای نمونه آقای بنی‌صدر در سال ۵۲ در سفری به نجف اشرف ملاقاتی نیز با امام داشته است که شرح این ملاقات در کتاب *ولین رئیس‌جمهور آمده*، اما در این خاطرات فراز توهین‌آمیزی به آن افزوده شده است!

گفتم: آقا! شما یک شهر را نمی‌توانید اداره بکنید. توی کوچه‌های نجف از زیادت کثافت و مدفوع نمی‌شود راه رفت. شما این کتاب (ولایت فقیه) را نوشتید که رژیم شاه تا قیامت بماند توی ایران؟! کی می‌آید کشور را از

۱. امام را هیچ‌گاه در آن مقطع با صندلی چرخدار به مراسم تنفیذ ریاست جمهوری نیاوردند؛ چنانکه به فیلم‌های آن مراسم نگاه شود، دیده می‌شود که امام با پای خودشان به آن مراسم وارد شدند. (۱۵ خرداد) ابوالحسن بنی‌صدر، *درس تجربه*، حمید احمدی (به کوشش)، آلمان، ۱۳۸۰، ص ۲۵۶.

دست او بگیرد و به دست این آقایون (روحانیون) بسپارد؟...^۱

آقای بنی صدر ظاهراً به این نکته توجه ندارد که خوانندگان خواهند پرسید فراوانی مدفوع و کثافت در کوچه‌ها و معابر شهر نجف چه ارتباطی به قابلیت و توانمندی امام و تئوری سیاسی و حکومتی وی دارد. به ویژه اینکه امام در آن شرایط یک مرجع تبعیدشده بود و به شدت از سوی نیروهای امنیتی و پلیسی رژیم بغداد تحت فشار و کنترل قرار داشت.

این فشارها نیز در نهایت منجر به خروج ایشان از عراق شد. آیا اگر رژیم بعثی صدام آگاهانه و عمدانه به شهرهای مذهبی رسیدگی نمی‌کرد تا مردم را به اسلام و روحانیت بدبین کند، مسئولیت چنین برخورد خصمانه‌ای متوجه یک مرجع و رهبر تبعیدی است؟! آن‌گونه که از ظواهر پیداست آقای بنی صدر از فرط دشواری تبیین دوگانگی‌ها به مسائلی تکیه کرده است که برای روشن ساختن سستی آن نیازی به هیچ‌گونه استدلالی نیست. البته این نکته نیز از نظرها دور نخواهد ماند که آقای بنی صدر نزدیک به یک سال و نیم بر مسند ریاست جمهوری تکیه داشت. لذا قبل از ریاست جمهوری به ویژه در اوایل پیروزی انقلاب که هیچ‌گونه مسئولیتی نداشت (یک ماه بعد از پیروزی انقلاب ایشان به عضویت شورای انقلاب درآمد) می‌بایست راحت‌تر موضعی را که امروز مدعی است در آن دوران داشته، طرح کند؛ در حالی که در ایام مورد اشاره نه تنها موضع توهین‌آمیزی از وی درباره امام به ثبت نرسیده بلکه وی سراسر در بزرگداشت امام سخن رانده است.^۲ نکته دیگری که در این ارتباط می‌تواند موجب روشن‌تر شدن حقیقت شود، پشتیبانی شدید نزدیکان امام (فرزندان، داماد، نوه و...) و اعضای دفتر ایشان از کاندیداتوری آقای بنی صدر بود که نقش اساسی در جلب و جذب آرای عمومی داشت؛ اما از آنجا که یادآوری این واقعیت، موضوع خوشایندی برای آقای بنی صدر نیست ایشان ترجیح می‌دهد در خاطرات خود حتی اشاره‌ای نیز به آن نکند. علاوه بر این آقای بنی صدر کاندیداتوری خود را توسط جامعه روحانیت مبارز نیز کتمان می‌نماید. در این زمینه از همه مهمتر نظر نهایی امام در مورد احتمال غیر ایرانی محسوب شدن آقای جلال‌الدین فارسی بود.

۱. همان، ص ۱۷۳.

۲. اگر آقای بنی صدر راست می‌گوید و نسبت به امام و روحانیت ذهنیت منفی داشته است، چگونه در نشریه خود به نام *خبرنامه* که از سال ۴۷ تا ۵۷ در پاریس منتشر می‌کرد در ستایش و حمایت از امام به اصطلاح سنگ تمام می‌گذاشت و افتخار می‌کرد که *خبرنامه* او به علت پشتیبانی مستمر و مداوم از امام به «*خمینی‌نامه*» معروف شده است؟! (۵/ *خبرداد*)



فراموش نخواهد شد که در جریان اختلافات به وجود آمده در مورد ملیت‌کاندیدای حزب جمهوری اسلامی، امام توصیه کردند که حتی اگر شائبه افغانی بودن اجداد ایشان نیز وجود دارد بهتر است آقای فارسی از کاندیداتوری ریاست جمهوری استعفا دهد. این نظر صریح امام که حزب جمهوری اسلامی را با یک بحران سیاسی مواجه ساخت عملاً موجب شد تا آقای بنی‌صدر رقیب جدی نداشته باشد؛ زیرا بعد از استعفای آقای فارسی در آخرین روزهای رقابت انتخاباتی، برای حزب جمهوری اسلامی ممکن نبود فرد جدیدی

را به عنوان نامزد خود مطرح سازد. در نتیجه و در چنین فضایی کاندیدای روحانیت مبارز که از حمایت مرحوم سید احمد خمینی، سید حسین خمینی، مرحوم اشراقی (داماد امام) و سایر اعضای بیت امام برخوردار بود با رأی قاطع مردم در انتخابات اولین دوره ریاست جمهوری ایران برگزیده شد. اکنون این سؤال مطرح می‌شود که آیا در صورت چنین برخوردهای توهین‌آمیزی - که در شرایط کنونی آقای بنی‌صدر مدعی است با امام از ابتدای آشنایی داشته است - اصولاً وی می‌توانسته از چنین حمایت بی‌دریغ روحانیت مبارز و نزدیکان امام برخوردار شود؟ قطعاً جواب این سؤال منفی است. از همین رو آقای بنی‌صدر ترجیح می‌دهد در کتاب خاطرات خود به هیچ کدام از واقعیت‌های مسلم فوق اشاره‌ای نداشته باشد. البته اکنون و در شرایط جدید آقای بنی‌صدر با پنهان داشتن چگونگی روند موفقیت خویش در انتخابات ریاست جمهوری می‌تواند در کتاب درس تجربه ادعا کند: «خوب روز بعد هم انتخابات انجام شد. آقای حبیبی نامزد حزب جمهوری اسلامی در این انتخابات، کمتر از ۴ درصد رأی آورد و بقیه

مردم با رأی خودشان نشان دادند که حکومت آخوندی را نمی‌خواهند»^۱ که این خود از هنر‌نمایی‌های این نادره دوران است.

از دیگر فرازهای مهم این کتاب تلاش آقای بنی‌صدر برای تبرئه خود در زمینه همکاری با سازمان مجاهدین خلق به عنوان یک گروه تروریستی است. پرداختن به این موضوع تا حدودی به ما در رفتارشناسی کسی که مدعی است: «قدرت خود به خود چیز بدیهه، قدرت خوب وجود ندارد» کمک خواهد کرد. قطعاً آقای بنی‌صدر در ائتلاف خود با سازمان مجاهدین خلق که برای کسب قدرت، توسل به غیر انسانی‌ترین و نامشروع‌ترین اعمال را برای خود مباح می‌شمرد نمی‌تواند تنها «بلبل‌زبانی مسعود رجوی» و به عبارت عامیانه‌تر چرب‌زبانی و تملق‌گویی این‌گونه حضرات را به عنوان دلیل کشیده شدن به این وادی ذکر کند؛^۲ هر چند با عنایت به این امر که ایشان صاحب کتاب کیش شخصیت‌اند نمی‌توان زبان‌بازی‌های رجوی را نیز بی‌تأثیر دانست. البته شاید بتوانیم خطای فیروزه خانم را تماماً متأثر از «بلبل‌زبانی مسعود رجوی» بدانیم، اما در مورد پدر ایشان موضوع ابعاد گسترده‌تری دارد.

در ماه‌های پایانی سال ۵۹ حضور پررنگ نیروهای سازمان مجاهدین خلق در جلسات سخنرانی آقای بنی‌صدر نشان از سرمایه‌گذاری جدی این سازمان روی نقاط ضعف ایشان و فراهم آوردن زمینه‌های رودررو قرار دادن وی با امام داشت. حتی در یکی از این سخنرانی‌ها، مادر رضایی‌ها برخاست و خطاب به بنی‌صدر فریاد زد: ای کاش شما رئیس‌جمهور همیشه ما باشید. در پاسخ به وی نیز آقای رئیس‌جمهوری بدون نفی تمایل خود به حضور مادام‌العمر در رأس قدرت اجرایی کشور گفت: همین یک دوره را نیز نمی‌گذارند. در حادثه ۱۴ اسفند این همکاری سازمان یافته تا حدودی آشکارتر شد و به میزان افزایش تأثیرگذاری سازمان بر بنی‌صدر فاصله وی با امام بیشتر می‌شد. نکته قابل تأمل اینکه تا قبل از این ائتلاف، سازمان مجاهدین خلق از طریق یک گروه دست‌ساخته و هدایت‌شده به حذف فیزیکی شخصیت‌های فکری می‌پرداخت و در ظاهر هرگونه اعمال تروریستی را محکوم می‌ساخت. جالب اینکه با رسمیت یافتن پیوند آقای بنی‌صدر و این سازمان، مسئولیت اقدامات تروریستی رسماً بر عهده گرفته می‌شد و آقای بنی‌صدر هم هرگز از آن تبری نمی‌جست.

۱. همان، ص ۲۵۴.

۲. آقای بنی‌صدر پس از فرار از ایران به همراه مسعود رجوی و ورود به فرانسه، در فرودگاه پاریس طی مصاحبه‌ای اعلام کرد مسلماً این‌گونه کارها (ترورها و انفجارها) تا موعده بازگشت ما به ایران باید ادامه یابند... و بدین‌گونه، عملیات تروریستی را رسماً مورد تأیید قرار داد. (۱۵ خرداد)





در کتاب درس تجربه از جمله تعارضات جدی‌ای که آقای بنی صدر با آن مواجه است، همین قدرت طلبی است؛ زیرا از یک سو قدرت را از هر نوعش (خیر یا شر) اصولاً بد می‌داند!! اما از دیگر سو برای کسب و حفظ قدرت با شیطنانی‌ترین نیروها و وحدت می‌کند. ایشان برای فرار از این تعارض به زعم خود خواسته است با تحریف تاریخ حل مشکل کند؛ لذا با یک سری صغری و کبری کردن‌ها مدعی می‌شود که دکتر بهشتی به دست امام به شهادت رسیده است:

من بسیار شک دارم که غیر از دستگاه خمینی، کس دیگری دفتر حزب جمهوری اسلامی را منفجر کرده باشد. چون هر کس را که امریکایی‌ها خواستند محور بکنند، به تیغ خمینی مبتلا شد و رفت و حتی آنهایی را هم که خودش آورده بود. از آنها، آقای بازرگان است و از آنها، این آقای بهشتی و یا کسانی که بعد از کودتا بر ضد من، قرار بود در ایران حاکم بشوند.^۱

این ادعای آقای بنی صدر بعد از دو دهه و اندی در حالی مطرح می‌شود که در همان زمان اولاً گروه تروریستی مجاهدین خلق رسماً مسئولیت انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی را - که منجر به شهادت ۷۲ تن از وزرا، نمایندگان مجلس و شخصیت‌های طراز اول سیاسی کشور شد - بر عهده گرفت و فرد نفوذی سازمان در این زمینه کاملاً مشخص گردید. ثانیاً در چنین حادثه‌ای بنا بود کلیه مسئولان طیف خط امام را در کشور به شهادت برسانند و منحصر به دکتر بهشتی نبود؛ لذا صرف نظر از شخصیت وارسته امام که از چنین اتهاماتی مبرا است با کمترین منطق سیاسی چنین ادعایی پذیرفتنی نیست که رهبری نظام در آن شرایط حاد دشمنی‌های داخلی و خارجی، همه بازوان خود را قطع کند. ثالثاً این تنها حرکت تروریستی سازمان در آن ایام نبود که با چنین ادعایی بتوان به رفع و رجوع آن پرداخت. چرا آقای بنی صدر در مورد حادثه انفجار دفتر نخست‌وزیری که منجر به شهادت رجایی و باهنر شد، به شهادت رساندن امامان جمعه در استان‌ها و صدها اقدام تروریستی دیگر که مسئولیت آنها نیز رسماً از سوی سازمان مجاهدین خلق پذیرفته می‌شد توجیهات این چنین ساده‌لوحانه ابداع نکرده است. رابعاً این ادعا با سایر مطالب کتاب در مورد دکتر بهشتی مطابقت ندارد؛ زیرا آقای بنی صدر فراموش می‌کند که در سایر قسمت‌های خاطرات خویش یکی از انتقاداتش به امام حمایت - به زعم ایشان - بی‌قید و شرط از دکتر بهشتی بوده و اینکه چرا ایشان را به

۱. همان، ص ۱۹۵.

ریاست دیوان عالی کشور منصوب کرده است و...

بنابراین برای خوانندگان این کتاب خاطرات، کاملاً مسجل می‌شود که امروز آقای بنی‌صدر نگران ثبت شدن نام خود در لیست بازی خوردگان یک گروه تروریستی حرفه‌ای است و به منظور کتمان این واقعیت این ادعای سست و بی‌اساس را مطرح می‌سازد که احتمالاً دکتر بهشتی توسط رهبری نظام از میدان برداشته شده است؛ در حالی که همگان در همان زمان و حتی اکنون اذعان دارند که شهادت جمع کثیری از وزرا، نمایندگان مجلس و سیاسیون طراز اول کشور و در رأس آن، دکتر بهشتی ضربه جبران‌ناپذیری به رهبری نظام وارد آورد و انتظار به سقوط کشاندن کل نظام از طریق این ترورها در جبهه دشمنان انقلاب نوپای ایران به شدت وجود داشت.

اما داستان ادامه همکاری آقای بنی‌صدر با این گروه تروریستی بر اساس روایت شخص ایشان در این کتاب روشن‌تر می‌سازد که چه کسی قدرت طلب بوده و بدین منظور خود را به هر سو می‌کشانده است. برای نمونه شرح ملاقات طارق عزیز با مسعود رجوی در فرانسه در محل اقامت آقای بنی‌صدر از زبان ایشان خالی از لطف نیست:

ترتیب اینکه چه جوری بیاید اینجا و راجع به ملاقات، در کجا باشد بالاخره گفتم: اگر من بخواهم موافقت کنم، فقط به یک ترتیب می‌شود موافقت کرد و آن ترتیب هم این است که یک فاتح، یک شکست‌خورده را می‌پذیرد. اینها متجاوزند و در تجاوزشان هم شکست خورده‌اند و گرنه به سراغ ما به اینجا نمی‌آمدند... ملاقات شما (رجوی) با او، حداکثر نیم‌ساعت بیشتر طول نکشد. گفت: بسیار خوب.^۱

این ملاقات که در خانه بنی‌صدر و با حضور همزمان وی در منزل صورت می‌گیرد به لحاظ سیاسی فراتر از موافقت رئیس‌جمهور یک تشکیلات خودساخته با ملاقات نخست‌وزیر خود یعنی مسعود رجوی معنی پیدا می‌کند. براساس قراردادی که بین آقای بنی‌صدر و مسعود رجوی منعقد شده بود کلیه اقدامات این تشکیلات ائتلافی می‌بایست به امضای رئیس‌جمهور تشکیلات می‌رسید. بنابراین در این قضیه آقای بنی‌صدر یک گام فراتر از صرف موافقت با ملاقات رجوی و طارق عزیز برداشته بود. اما جالب‌تر اینکه همکاری گسترده گروه تروریستی مجاهدین خلق با متجاوزان به خاک ایران که با تأیید آقای بنی‌صدر کلید می‌خورد حتی کمترین انگیزه‌ای را در ایشان برای شکستن ائتلاف خود ایجاد نمی‌کند و این مسعود رجوی است که با باز شدن پایش به بغداد دیگر نیازی

۱. همان، ص ۳۸۰.



به مقام مافوق ندارد!

اظهارات آقای بنی صدر در این زمینه شناخت خوانندگان خاطرات را از وی جمعیت می بخشد:

به هر حال آن وقت [۲۰ اسفند ۱۳۶۲] آقای رجوی نامه‌ای به من نوشت در ۱۴ صفحه و به قول خودش پایان داد به این همکاری؛ مقاله‌ایست در نشریه/تقلاب/اسلامی [به تاریخ ۱۷ اسفند ۱۳۶۲] من هیچ اطلاعی از آن مقاله نداشتم. در آن وقت روزنامه/تقلاب/اسلامی ربطی به من نداشت. اگر چه می نویسند که در مسئولیت من است ولی در آن وقت که من با آقایان بودم، در مسئولیت من نبود. در یک روزنامه‌ای که در مسئولیت من نیست، یک مقاله‌ای نوشته شده است تحت عنوان «دروغ‌های طارق عزیز» و این را مجوز کردند برای پایان دادن به همکاری با من. این هم میزان رعایت آزادی است از دید این آقایان که: گنه کرد در بلخ آهنگری/به شوشتر زدند گردن مسگری.^۱

در این فراز از کتاب، آقای بنی صدر آشکارا معترف است که نه تنها با ادامه همکاری با متجاوزان و متجاسران بغدادی مخالف نبوده، بلکه به شدت تمایل درونی به باقی ماندن در این ائتلاف داشته است. به عبارت روشن تر، اینکه عوامل نخست وزیر در تبعید! با درج مقاله‌ای علیه مسئولان بغدادی در روزنامه تحت مدیریت آقای بنی صدر، رئیس جمهور در تبعید! را از اریکه قدرت به زمین زده‌اند، موجب شده تا خاطر مبارک ایشان به شدت مکدر شود.

با مروری بر تناقض دیگری در زمینه ابعاد قدرت طلبی مدعیان نافی قدرت به این بحث پایان می دهیم. سفر آقای بنی صدر به کرمانشاه در آستانه بررسی طرح عدم کفایت سیاسی رئیس جمهور در مجلس شورای اسلامی بحث‌های مختلفی را در محافل داخلی و خارجی برانگیخت. اکنون روایت آقای بنی صدر در این زمینه، میزان صحت و سقم حدس و گمان‌های آن زمان را مشخص می سازد:

در آن موقع که در کرمانشاه بودم، رادیو بختیار گفته بود بنی صدر رفته به غرب کشور برای تدارک کودتا. این هم شده بود یکی از بهانه‌هایی که این آقایان داشتند برای به اصطلاح توجیه کودتای خودشان؛ همه اینها دروغ است. من در غرب کشور بودم برای جنگ و دایم در جبهه‌های

جنگ بودم. اگر می‌خواستم کودتا کنم به آنجا نباید می‌رفتم بلکه باید در تهران می‌ماندم... اما برای اینکه در تاریخ نماند که امکان کودتا بود و به بنی‌صدر پیشنهاد هم شد و او نکرد گفتم، الان می‌آییم بررسی می‌کنیم که چقدر امکان کودتا هست... از فلاحی [رئیس ستاد ارتش] پرسیدم در تهران چه دارید. گفت: دو گردان. این موضوع را هم باید توجه بکنید. آنها هر چه نیرو از پاسدار داشتند از همه جای ایران توی تهران جمع کرده بودند... بعضی‌ها گفتند: شما باید به طریقی با صدام حسین ارتباط پیدا کنید...^۱

آقای بنی‌صدر در ابتدای این قول خود مدعی است که اصولاً به کودتا اعتقادی نداشته و برای شرکت در دفاع مقدس به کرمانشاه رفته بوده است و اگر فکری برای کودتا می‌داشت باید در تهران می‌ماند. اما چند خط بعد در همان پاراگراف اعتراف می‌کند که در تهران به دلیل حضور پررنگ نیروهای پاسدار انقلاب امکان کودتا نبوده و ایشان در کرمانشاه برای اینکه در تاریخ زیر سؤال نرود که امکان کودتا داشته و به این امر اقدام نکرده، جلساتی را بدین منظور برگزار کرده است و در آخر اینکه بعضی‌ها پیشنهاد برقراری ارتباط با صدام را می‌دهند که البته این پیشنهاد بعضی‌ها دقیقاً علت انتخاب کرمانشاه را برای بررسی کودتا مشخص می‌کند. بنابراین در کرمانشاه راه‌های مختلف برای انجام یک کودتای موفق! و حتی ارتباط با دشمن مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ اما به دلیل پایین بودن احتمال موفقیت آن و داشتن خطر جانی برای ایشان، از این کار صرف‌نظر می‌کند. از این رو به ابزار ترور متوسل می‌شوند تا از طریق حذف فیزیکی



شخصیت‌ها زمینه کودتای مورد نظر فراهم شود. اما ترورهای کور و وسیع، آقایان را به نتیجه مورد نظر نمی‌رساند؛ لذا بعد از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری که مجدداً کشور روال طبیعی خود را می‌یابد آقای بنی‌صدر فرار را بر قرار ترجیح می‌دهد. از جمله فرازها و برجستگی‌های دیگر این کتاب به تصویر کشیدن قابلیت‌های آقای بنی‌صدر در دفاع از تمامیت ارضی کشور قبل از ۳۱ شهریور ۵۹ به عنوان فرمانده کل قوا و محک‌زدن عملکرد وی در مقابله با تجاوز گسترده نیروهای عراقی به خاک میهنمان از زبان خود ایشان است:

آن موقع که مجلس داشت افتتاح می‌شد و همین‌طور موقعی که آقای رجایی می‌خواست نخست‌وزیر شود خطر تجاوز عراق دیگر شده بود مسئله روز. در آن ایام روشن شده بود که تجاوز خواهد شد و با اینکه یاسر عرفات را فرستاده بودم پیش آقای صدام حسین تا دست به این کار زند، اما او در رؤیای پیروزی برق‌آسا و بی‌قرار حمله بود.^۱

و در ادامه می‌افزاید:

به هر حال، یاسر عرفات رفت به عراق برگشت و گفت که صدام را مثل طاوس دیده و او می‌گوید که کار ایران را چهارروزه تمام می‌کنم. بله وضعیت این جوری بود. ما هم گفتیم که حالا اگر بیایم و بگوییم با این مجلس موافق نیستیم بحران درست می‌شود.^۲

و در آخر از اینکه احتمال حمله صدام موجب شده است تا وی نتواند امام‌زادایی کند، بر حاکم بغداد نفرین می‌فرستد:

فکر می‌کردیم اگر با خمینی دعوا کنیم و یک جنگ داخلی راه بیفتند و عراق هم از آن طرف حمله کند، ممکن است کشور از بین برود و بعداً بگویند بنی‌صدر در نزاع بر سر قدرت، کشور را به باد داد. آن وقت، این بیم روزمره بود، خدا ذلیل کند این آقای صدام را که خیلی کمک کرد به استبداد داخلی.^۳

در قالب این جملات آقای بنی‌صدر می‌خواهد امروز مدعی شود که هرگز به اختلافات داخلی دامن نزده، بلکه تمامی توان خود را برای دفع تجاوز قطعی و قریب‌الوقوع دشمن به کار گرفته است. قبل از پرداختن به این موضوع لازم است اشاره‌ای به یک ادعای خلاف

۱. همان، ص ۲۶۵.

۲. همان، ص ۲۶۶.

۳. همان، ص ۲۷۱.

عقل و منطق آقای بنی صدر در مورد کیفیت انتصابش به فرماندهی کل قوا از سوی امام داشته باشیم:

در این مرحله آقای خمینی بدون اطلاع من، مرا جانشین خود به سمت فرمانده کل نیروهای مسلح انتخاب کرد.^۱

به دلیل پرهیز از اطاله کلام از پرداختن به علت طرح چنین ادعایی اجتناب می‌ورزیم؛ هر چند قرائن بسیاری موجود است که عکس چنین مطلبی را به اثبات می‌رساند. علی‌ایحال چه به اصرار آقای بنی صدر و چه از روی عدم تمایل، ایشان مسئولیت مهم و کلیدی فرماندهی کل قوا را در آن مقطع حساس بر عهده گرفته بودند. با چنین واقعیتی در پیش‌رو، اکنون به احصاء چگونگی برخورد آقای بنی صدر با اختلافات داخلی و کسب آمادگی کشور برای مقابله با تجاوز دشمن می‌پردازیم.

در بعد اختلافات داخلی نوع تعامل ایشان با دو قوه دیگر یعنی قوه مقننه و قضاییه و حتی در ارتباط با زیرمجموعه قوه مجریه یعنی نخست‌وزیر و وزرا بسیار خصمانه است. روابط رئیس‌جمهور با مجلسیان بعد از شکست تلاش‌های گسترده‌اش برای تشکیل یک مجلس هماهنگ با خود، همواره تیره بود؛ تا آنجا که حتی مصوبات مجلس را برای اجرا، امضا و ابلاغ نمی‌کرد و قوه مقننه را مجبور ساخت با تصویب طرحی مهلت پنج روزه‌ای را برای رئیس‌جمهور تعیین کند. در مورد قوه قضاییه حملات به شهید بهشتی و دیگر مسئولان قضایی آن دوران ما را بی‌نیاز از پرداختن به آن می‌کند. اما در مورد زیرمجموعه قوه مجریه باید گفت با وجودی که شهید رجایی هم به لحاظ تحصیلات، هم به لحاظ سابقه سیاسی و مبارزاتی و در نهایت به دلیل تواضع و وارستگی در جایگاه بالاتری از آقای بنی صدر قرار داشت، اما به رغم تأیید اولیه و معرفی وی به مجلس به عنوان نخست‌وزیر پیشنهادی رئیس‌جمهور، همواره آماج حملات بسیار تند و تحقیرآمیز آقای بنی صدر قرار داشت. صبر و بردباری آقای رجایی در این مقطع که برای حفظ وحدت پاسخی به برخوردهای غیر اصولی رئیس‌جمهور نمی‌داد زبانه‌زد عام و خاص است. در مورد وزرا نیز کافی است به این واقعیت توجه کنیم که حتی مدت‌ها بعد از حمله گسترده و همه‌جانبه دشمن به خاک ایران و اشغال بخش‌های عظیمی از سرزمینمان آقای بنی صدر چهار وزارت‌خانه کلیدی همچون وزارت امور خارجه را بی‌وزیر نگه داشته بود و وزرای پیشنهادی نخست‌وزیر را به مجلس معرفی نمی‌کرد. در این رابطه خوانندگان و محققان گرامی را به مطالعه کتاب *نامه‌نگاری‌های شهید رجایی با رئیس‌جمهور گردآوری*

۱. همان، ص ۳۰۷.





شده توسط شادروان آقای کیومرث صابری فومنی «گل آقا» دعوت می‌کنیم. اما در بعد تلاش برای کسب آمادگی‌های نظامی به منظور دفع تجاوز احتمالی دشمن باید اذعان داشت کارنامه بسیار نامطلوب‌تری از آقای بنی‌صدر در تاریخ به ثبت رسیده است. دقیقاً به همین دلیل نیز او تاکنون به این سؤال مهم هرگز پاسخ نگفته است که به رغم اعتراف به اطلاع از بی‌قرار بودن صدام برای حمله به ایران، چرا برای کسب آمادگی‌های لازم هیچ‌گونه اقدامی نکرده و اینکه چرا به عنوان فرمانده کل قوا حتی یک بار هم جلسه شورای عالی دفاع را قبل از آغاز حمله دشمن به منظور بررسی تهدیدات و پیدا کردن راهکارهای لازم برای مقابله با آن تشکیل نداده است؟

پاسخ آقای بنی‌صدر به این سؤال مهم می‌تواند بسیاری از ابهامات را در مورد عملکرد ایشان روشن سازد؛ اما تا آن زمان ادعای اینکه ایشان برای پرداختن به امور دفاعی از اختلافات داخلی در می‌گذشته است از هیچ‌گونه استدلال تاریخی برخوردار نیست بلکه به استناد مدارک به جای مانده از شخص آقای بنی‌صدر، ایشان تمام توان خود را به جنگ قدرت معطوف داشته و مقوله کاملاً مغفول مانده، امور دفاعی کشور بوده است. اما نکته جالب در این خصوص سخن ایشان به سر تیپ فلاحی بعد از آغاز تهاجم دشمن است:

وقتی حمله عراق آغاز شد، من در کرمانشاه بودم. از سر تیپ فلاحی رئیس ستاد ارتش پرسیدم: چند روز می‌توانیم در برابر ارتش عراق مقاومت کنیم، گفت: چهار روز گفتم: شما این چهار روز را خوب بجنگید مسئول روز پنجم من هستم. خوب بلافاصله ارتش تجدید سازمان شد و دموکراتیزه کردن ساختار ارتش نقش تعیین‌کننده داشت. استعدادها و ابتکارات شگفت‌انگیز انسان بر فقر سازمانی و تجهیزاتی غلبه کرد و ایران نجات پیدا کرد.^۱

آیا جا ندارد که به آقای بنی‌صدر لقب «معجزه‌گر قرن» دهیم، زیرا صرفاً در چهار روز ارتش را تجدید سازمان و دموکراتیزه و استعدادها را شکوفا می‌کند و انسان را بر فقر سازمانی و تجهیزاتی خود غلبه می‌دهد. قطعاً چنین فردی که قادر است چنین معجزه‌ای را در چهار روز به انجام رساند می‌بایست بر تمامی علوم و فنون نظامی واقف باشد (ادعایی که در مقاطع مختلف از جانب آقای بنی‌صدر مطرح شده است) اما برای روشن شدن میزان این اطلاع، خوانندگان محترم را به روایت دیگری از همین کتاب

ارجاع می‌دهیم:

همان شب سرلشکر شادمهر به من تلفن زد و گفت: اگر امریکایی‌ها شبانه بیایند و این هلی کوپترها و هواپیماها را [که در فرودگاه طبس جا گذاشتند] ببرند دیگر هیچ آبرویی برای ارتش باقی نمی‌مونه... اینجا که آمدند ندیدیم. حالا اگر بیایند و ببرند خواهند گفت، پس توی کشور هیچ کس به هیچ کس نیست... بعد از این توضیحات او گفت: پس اجازه بدهید که ما هواپیما بفرستیم و از بالا ملخ‌های هواپیما و هلی کوپترهای امریکایی را بز نیم تا آنها نتوانند ببرند. من که نظامی نبودم قاعدتاً می‌باید سخن مسئول نظامی را می‌پذیرفتم.^۱

آقای بنی‌صدر که از بدیهی‌ترین مسائل نظامی ارتش و ادوات نظامی بی‌اطلاع است می‌خواهد خود را به عنوان منجی و نجات‌بخش کشور در تهاجم عراق در تاریخ به ثبت رساند و این تناقض‌گویی‌ها جز نادیده گرفتن فداکاری‌های مردم در جریان دفاع مقدس نیست. در کتاب درس تجربه آقای بنی‌صدر هیچ‌گونه اشاره‌ای به فداکاری ملت ایران که با تمام وجود از همان روز اول تهاجم به یاری فرزندان ارتشی و سپاهی خود شتافت ندارد. واقعیت آن است که آنچه در محاسبات امریکا و عامل تحریک‌شده‌اش در تهاجم به ایران یعنی آقای صدام حسین مورد توجه واقع نشده بود توان ملت ایران به مفهوم عامش بود. ورود این پدیده نادیده گرفته شده به صحنه دفاع مقدس همه خواب‌های دشمنان را مخدوش ساخت، نه معجزه‌گری آقای بنی‌صدر در روز پنجم. در آخرین فراز این مقال باید خاطر نشان سازیم که کتاب خاطرات آقای بنی‌صدر را باید



۱. همان، ص ۲۹۲.



به درستی آینه تمام‌نمایی از تعارضات شخصیتی ایشان بنامیم. در حالی که در جایی از این کتاب مرحوم بازرگان به دلیل غیرانقلابی بودن آماج حملات آقای بنی‌صدر قرار می‌گیرد، اما در جای دیگر خود ایشان پس از رد شدن پیشنهادش به شاپور بختیار، تأسف می‌خورد و چنین عنوان می‌دارد که اگر این پیشنهاد مورد پذیرش کارتر قرار می‌گرفت، ارگان دولت شاهنشاهی دست‌نخورده باقی می‌ماند و صرفاً انتقال قدرت صورت می‌گرفت و نه انقلاب. یا در جایی از کتاب ادعای اینکه ایشان اصولاً تمایلی به ریاست‌جمهوری نداشت به چشم می‌خورد، در حالی که در چند جای دیگر کتاب معترف است که تمایل شدیدی به این منصب داشته است. همچنین پیشنهاد آقای بنی‌صدر به قاسم‌ملو مبنی بر تشکیل یک کنفدراسیون با کردهای سایر کشورهای منطقه، میزان تعلق خاطر ایشان را به مبانی و باورهای ملی روشن می‌سازد یا در حالی که معترف است گروه‌های مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق در شکنجه‌های درون زندان دخالت داشتند تلاش ایشان برای بی‌اعتبار کردن ایران در خارج کشور میزان صداقت سیاسی ایشان را به نمایش می‌گذارد و... از این دست مطالب را فراوان در کتاب درس تجربه می‌توان یافت که می‌تواند برای محققان و پژوهشگران تاریخ معاصر کلیدهایی برای کشف حقایق باشد.